

درس پانصد و هشتاد و یکم

بررسی کیفیت اشتداد و ضعف داشتن جواهر (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

و هذا إنما يستقيم لو كانت الطبيعة المشتركة بين الكامل و الناقص طبيعةً جنسيةً و يكون كلُّ منهما مُتَحَصِّلاً بِفَصْلِ لا يَزِيدُ عَلَى حَقِيقَتِهَا و وجودها حتى يكون واحدٌ مِنْهُمَا بِنَفْسِ حَقِيقَتِهِ الْمُخْتَصَّةِ و كَلِيَّةِ ذَاتِهِ الْخَاصَّةِ أتمَّ و أَشَدَّ مِنَ الْآخَرِ لا بجزئه المُمَايزِ في الوجودِ أَوْ الوَهِمِ لِلجزءِ الْآخَرِ.^۱

تحليل رابطه تعدد اسامی با اختلاف نوعی موجودات

مطلبی ندارد خودشان همین‌طور تطبیق کردند، ایشان در تنمۀ مطلب گذشته راجع به افراد مختلفه و تفاوت کیفی و مقداری و عددی فرمودند که برای هر کدام از آنها اسامی خاصه‌ای هست و این دلالت بر این می‌کند که اینها اختلاف نوعی دارند چون به اختلاف نوعی اسم برای مسمی وضع می‌شود تا وقتی که اختلاف در ماهیت شیء نباشد طبعاً دلیلی برای تعدد اسامی نیست و تعدد اسامی دلالت بر تعدد هویات می‌کند و تعدد هویات دلالت بر اختلاف هویات می‌کند اختلاف هویات دلالت بر اختلاف ماهیات می‌کند و اختلاف ماهیات هم همان مسئله اختلاف در نوع است. این مسئله در مورد فرق بین کیف، کم، عدد و مقدار روشن است. قائلین به این مسئله می‌گویند که این قضیه به این نحو نیست البته در جاهایی است که طبیعت مشترکه ما که بین کامل و ناقص است آن فصل ممایز آن طبیعت، خارج از همان هویت خارجی نباشد یعنی شیئی زائد بر آن ماهیت نباشد. مثل سواد و بیاض که آن اختلاف افراد خارجی در سواد، اسود به خاطر آن فصل خارجی ممایز نیست بلکه به خاطر طبیعت جنسیه آنها است یعنی همان طبیعتی که سواد را تشکیل می‌دهد همان طبیعت دارای یک فردی از خودش است که یک امری زائد بر فرد دیگر از خودش دارد یعنی از بطن ذات خودش یک امر زائیده می‌شود که آن فصل متحصل است. آن فصل متحصل غیر از آن طبایعی است که مقسم جنس به اقسامش هستند. در اینجا این مسئله وجود دارد ولی در مورد مقدار و امثال ذلک اینها به جهت یک جزء زائیدی است که حالا یا جزء وهمی است که به جهت مقدار گفتیم، یا جزء خارجی است که در مورد عدد این جزء تصویری و ذهنی و جزء خارجی که عدد است، آن ملاک برای زیاد و نقصان است.

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۴۰.

بنابراین می‌بینیم که در اینجا یک امر زائدی وجود دارد که آن امر زائد در اول نیست پس اولی که عبارت از اختلاف در کیفیت است با آن دوتای دیگر است تفاوت دارد و همین تفاوت موجب اختلاف در نوع یعنی اختلاف در خود نوعیت اشتداد است. ما این اختلاف را مشاهده می‌کنیم و این بر تمایز بین این سه عرض که بر معروض عارض می‌شود دلالت می‌کند.

مرحوم آخوند در جواب می‌گویند که [اگر] شما همه این حرف‌ها را بزنید ما مسامحه در تعبیر داشته باشیم نهایت آن این است که همه اینها به کمال و نقص برمی‌گردد و دیگر چیز دیگری در اینجا نمی‌ماند یعنی هم شدید داخل در تحت کامل است و هم ضعیف داخل در تحت ناقص است هم کثیر داخل در تحت کامل است و هم قلیل داخل در تحت ناقص است هم زائد در تحت ... همه اینها در تحت یک عنوان هستند منتها حالا عرف - آن هم نه هر عرفی بعضی از عرف‌ها - بعضی از تعابیر را برای بعضی می‌پسندند؛ در یک جا یک تعبیر و در یک جای دیگر تعبیر دیگری [را می‌پسندند] در حالی که این اصل معنا و مفهوم یکی است و ما این را هم در لغات می‌بینیم.

فرض کنید لفظی را برای یک معنا به کار می‌برند در حالی که همان معنا لفظ در معنای دیگر می‌شود و لکن آنها معنای دیگری دارد و خاص خودش است. این بنا بر همان وضع در مرحله اول است. مرحله دوم هم که در اثر استعمال است. وقتی که استعمال در یک مسئله زیاد بشود همان کثرت استعمال تبدیل به یک فرهنگ می‌شود و وقتی که تبدیل به فرهنگ شد آن موقع نفس یک حالت نفوری نسبت به استعمال این لفظ در معنای دیگر پیدا می‌کند بنابراین نباید در این گونه موارد آن نفور طبع را نسبت به استعمال لفظ در غیر **ما وُضِعَ لَهُ** خودش دلیل بر عدم اشتراک در نوعیت در دو مفهوم دانست.

دلیل استبعاد بسیاری از مسائل عرفی

در جلسات گذشته عرض کردم که استبعاد بسیاری از مسائل عرفی فقط از نقطه نظر ثبوت فرهنگی است که به این کیفیت است و الا نه اینکه این بخواهد یک اصلی در اینجا داشته باشد و نمی‌توانیم بر خلاف نظر بعضی از اعلام که قائل هستند به آنچه که مثلاً درباره قرآن داریم: «**إِقْرَأْ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ**»^۱ این مسئله غلط است به جهت اینکه خب ممکن است مردم بر یک عادت متمحض و متمرکز در یک عادت بشوند و این دلیل بر یک استصحاب قهقرا نمی‌کند که در آن موقع هم مسئله همان‌طور و به همین کیفیت بوده است مضافاً به اینکه استصحاب قهقرا فی حدّ نفسه اصل ندارد و باطل است، **کَمَا حُقِّقَ فِي مَحَلِّهِ**؛ چه نسبت به استعمالات عرفی و

^۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۳.

چه نسبت به مسائل و موضوعات و احکام شرعی.

نحوه قرائت در ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾

اما در مورد بسیاری از موارد می بینیم که به جهات مختلفی کم کم یک تغییر و تحولاتی در محاورات اجتماعی افراد و اشخاص پیدا می شود به طوری که دیگر عرف یک مطلبی را از ضروریات و یا یک مطلبی را مسلمات می شمارد و بر همین اساس یک فقیه هیچ وقت نمی تواند بر ارتکازات عرفیه که در زمان او ارتکازات تشکل یافته تأکید بکند، ابداً! این مسئله جای این قضیه نیست و اینکه در بعضی از استدلالها مشاهده می کنید که مثلاً نحوه قرائت در ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾^۱ به استصحاب قهراً به همان مالک در زمان رسول خدا بر می گردد ضعف این از اینجاست که اولاً مسئله ملک و مالک از اول مورد بحث بود و این طور نبود که به طور کلی قضیه نسیباً منسیباً شده باشد و همیشه بین افراد و فقها و مفسرین در این زمینه بحث و نظر بود. دوم اینکه یک فرهنگ عرفی و ارتکاز عرفی بر مالک دلیل بر وجود او در زمان شارع نیست. زیرا ممکن است که به واسطه غلبه بعضی از احوال این مسئله تغییر پیدا بکند و عوض شده باشد؛ مثلاً شخصیتی بوده آمده و یک مطلبی را گفته است و افرادی که در اطراف او بودند این مسئله را اشاعه دادند و از یک حالتی به حالت دیگر تحول پیدا کرده است یا اینکه فرض کنید قضیه قضیه مشکوکی بوده و با فتوای یک نفر؛ یک شخص بزرگی مسئله به این کیفیت درآمده و بعد از او نیز این مطلب به شکل دیگری درآمده است. چطور اینکه ما این مطالب را در قضایای فقهیه سیاسی به رأی العین می بینیم که لولا اینکه وجود افرادی هست که در قبال فتاوا و احکام صادره که خلاف فتوا و حکم ما **انزل الله** در نزد خود تشخیص می دهند نایستند این احکام و این فتاوا کم کم صورت مسلم الثبوت به خود می گیرند و به عنوان ضرورت تلقی می شود و دیگر هیچ کس نمی تواند در قبال اینها عرض اندام و اظهار کند و به انواع وسایل و تهدیدات این قضیه منکوب و مسکوت گذاشته خواهد شد. خب لعل اینکه در همان زمانهای سابق مسئله به این کیفیت بود.

بنابراین اصلاً به طور کلی تفکر یک فقیه بر اینکه آنچه که فعلاً وجود دارد ماسبق نیز بر همین کیفیت و بر این منوال بوده است این طرز تفکر اصلاً از اصل و اساس بیخود است. اصلاً فقیه باید بتواند از دایره ذهن این تفکر را بیرون کند تا بتواند درست فکر کند و با وجود این تفکرات هیچ وقت ذهن و فکر یک فقیه نمی تواند حریت خودش را پیدا کند و بتواند خیلی ساذجاً در مسئله بخواهد اظهار رأی و نظر کند. این مطلب تمام شد.

^۱ . سوره فاتحه (۱) آیه ۴. معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۹۴:

«خداوند مالک روز پاداش است.»

عدم اختصاص قضیه اشتداد و ضعف به عوارض

مقام دیگری که مقام چهارم است و مرحوم آخوند راجع به آن مقام فرمودند، این است که آیا این قضیه اشتداد و ضعف صرفاً در عوارض هست مثل کم و کیف یا در جواهر هم می‌آید؟ مثل انسانیت و حیوانیت چوب، سنگ، حجر، آسمان، زمین، عقول، نفوس، مبدعات، مکونات، ماده و تجرد؟ همه اینها جواهری هستند یا جواهر مادی یا جواهر ربوبی که ملکوتی و مجرد هستند، آیا این جواهر این اشتداد و ضعف را به خود می‌گیرند یا نمی‌گیرند؟! البته در اینجا مرحوم آخوند می‌خواهند اثبات کنند که مسئله به همین کیفیت است و ممکن است که جواهر هم دارای مراتب اشتداد بشوند که البته چون خیلی مطلب ندارد ما از روی آن می‌خوانیم.

وَ هَذَا إِنَّمَا يَسْتَقِيمُ أَوْ كَانَتْ الطَّبِيعَةُ الْمُشْتَرَكَةُ بَيْنَ الْكَامِلِ وَالنَّاقِصِ طَبِيعَةً جَنْسِيَّةً وَ يَكُونُ كُلُّ مِنْهُمَا مُتَّحِصِلًا بِفَصْلِ لَا يَزِيدُ عَلَى حَقِيقَتِهَا وَ وُجُودِهَا.

این مطلبی که گفتیم که کم و کیف و مقدار و اینها باهم فرق می‌کنند در جایی است که طبیعتی که مشترک بین دو فرد کامل و ناقص هست این طبیعت جنسیه باشد یعنی جنس هر دو را تشکیل بدهد و هر کدام از دو کامل و ناقص دارای فصلی باشند که آن فصل زائد بر حقیقت این طبیعت و وجود نیست. در پایین اینجا مرحوم حکیم نوری یک حاشیه‌ای دارند که «وجودها» همان «حقیقتها» است. درست هم همین است! این حقیقت آن را تشکیل نمی‌دهد یعنی زائد نیست نه اینکه حقیقت به معنای ماهیت باشد چون گفتیم که بالأخره در ماهیت اختلاف هست؛ سواد شدید با سواد خفیف باهم اختلاف دارند. منظور از این حقیقت همان هویت خارجی است یعنی بهتر بود که ایشان به جای حقیقت، هویت بگذارند.

حَتَّى يَكُونَ وَاحِدًا مِنْهُمَا بِنَفْسِ حَقِيقَتِهِ الْمُخْتَصَّةِ وَ كُلِّيَّةِ ذَاتِهِ الْخَاصَّةِ أَتَمَّ وَ أَشَدَّ مِنَ الْآخَرِ لَا بِجُزْئِهِ الْمُفَايِزِ فِي الْوُجُودِ أَوْ الْوَهْمِ لِلْجُزْءِ الْآخَرِ.

تا اینکه یکی از اینها به خود حقیقت مختصه به خود و به همان وجود خارجی خود و نه به امر زائد دیگر خود همان حقیقت خارجی که تمثیل ماهیت اوست، آن حقیقت خارجی و به جمیع ذات مخصوص به خودش اتم و اشد از دیگری باشد. نه به یک جزئی که در وجود یا در وهم ممایز است؛ در وجود مثل عدد و یا در وهم مثل مقدار با جزء دیگر. بنابراین می‌بینیم که بین این دو اختلاف نوعی هست. اشتداد در مورد کیف با اشتداد در مورد مقدار و عدد فرق می‌کند در آنجا دو نوع از اشتداد داریم.

فَقَدْ اسْتَوْضَحَ أَنَّ مَنَاطَ الشَّدَّةِ وَ الضَّعْفِ تَبَايُنُ الْحَقِيقَةِ النَّوْعِيَّةِ وَ كَذَلِكَ الْكَثْرَةُ وَ الْقَلَّةُ مَعَ مَا ذُكِرَ مِنَ الْفَرْقِ بِخِلَافِ الزِّيَادَةِ وَ النِّقْصَانِ فَإِنَّهُمَا مِنْ تَوَابِعِ اخْتِلَافِ التَّشْخِصَاتِ وَ تَفَاوُتِ الْهُوِيَّاتِ.

این مطلب روشن شد که شدت و ضعف با حقیقت نوعیه فرق می‌کند؛ ممکن است حقیقت نوعیه یکی باشد ولی اشتداد و ضعف با حقیقت نوعیه فرق دارد یعنی مابینت دارد؛ در جایی که اشتداد و ضعف هست این حقایق نوعیه باهم تفاوت دارند. هم چنین کثرت و قلت با آن فرقی که ما در آنجا قبلاً راجع به کثرت و قلت گفتیم که یکی از این دلالت‌ها، دلالت بر وجود خارجی می‌کند این هم با همان حقیقت نوعیه تفاوت می‌کند که

کثرت از یک نوع و قلت از نوع دیگر خواهد بود. اما زیاده و نقصان که در مورد عدد است یا در مورد مقدار است که اینجا ایشان دو خط را مثال زدند که مربوط به جزء و همی یا جزء وجودی خارجی است، اینها از توابع اختلاف تشخصات و تفاوت هویات هستند و به وجود خارجی تفاوت می‌کنند؛ یعنی آثار وجود خارجی باعث این اختلاف شده است، نه خود ماهیت.

فَيُقَالُ لَهُمْ إِنَّا نُسَامِحُ فِي مِثْلِ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ وَنُمْكِّنُ لَهُمْ فِي وَضْعِ الْأَصْطِلَاحِ فَلَهُمْ أَنْ يَصْطَلِحُوا عَلَى الْكَمَالِ وَالنَّقْصِ فِي الْكَمِّ الْمَقْدَارِي بِالزِّيَادَةِ وَالنَّقْصَانِ وَفِي الْعَدَدِ بِالْكَثْرَةِ وَالْقَلَّةِ وَفِيمَا سِوَاهُمَا مِنَ الْكَيْفِ بِالشَّدِيدَةِ وَالضَّعْفِ إِلَّا أَنْ هَاهُنَا جَامِعًا بَيْنَ الْجَمِيعِ وَهُوَ التَّمَامِيَّةُ فِي نَفْسِ الْمَعْنَى الْمُتَفَاضِلِ فِيهِ وَالنَّقْصِ فِيهَا.

خب تا اینجا مطالب آنها بود حالا مرحوم آخوند می‌خواهند پاسخ آنها را بدهند؛ ما نسبت به این اشیاء اختلاف مسئله‌ای را نمی‌بینیم و به اینها اجازه می‌دهیم که اصطلاح‌های مختلفی را وضع کنند؛ در مورد کیف، شدت و ضعف بگویند، در مورد مقدار، زیاده و نقصان بگویند، اینجا را آنجا به کار نبرند و اسم را در آنجا به کار نبرند. آنها می‌توانند بر کمال و نقص در کم مقداری در دو تا خط به زیاده و نقصان تعبیر بیاورند یا در کم عددی به کثرت و قلت می‌توانند تعبیر بیاورند و در دوتای اینها که در کیف باشد شدت و ضعف هست. در اینجا جامع‌ای بین همه اینها هست که آن جامع تمامیت در خود معنایی است که در آن تفاضل و نقص هست یعنی در اینجا دیگر هیچ شکی نیست؛ چه مورد کیف باشد و یا مورد مقدار باشد و یا عددی و یا غیر عددی باشد همان متفاضل^۱ فیه همان چیزی است که در آن نقص وجود دارد، یعنی در همان عددی که تفاضل هست در همان عدد نقصان وجود دارد و در همان سواد^۲ که تفاضل هست در همان سواد نقصان وجود دارد و در همان مقداری که در دو خط در آن تفاضل هست در همان مقدار نقصان وجود دارد. بنابراین همه اینها یکی هستند!

بررسی امکان یا عدم امکان وجود شدت و ضعف در جواهر

آیا در جواهر هم این مسئله شدت و ضعف می‌آید؟ مثلاً انسانیت یکی بر یکی غلبه کند یا یکی که حیوان است خیلی حیوان باشد! یعنی حیوانیت او [غلبه داشته باشد]! می‌گوید که عجب خری هستی! این که خر است! عجب ندارد! ولی خب لابد بعضی خرها خیلی خر هستند! این عجب به خاطر آن جهتی است که انسان احساس می‌کند که این حقیقت در یکی زیاد و در یکی کم هست و در این ماده^۳ بیشتری به کار رفته است! علی^۴ کل حال اینها هم در این مسئله [صحبت] دارند و می‌گویند که بله، انسانیت هم کم و زیاد دارد! شما خیال نکنید [تفاوتی نیست]. آنچه را که منطقیون می‌گویند، برای خودشان می‌گویند که در انواع و جواهر و همه اینها علی التواطی به مصادیق مختلفه به یک منوال حمل می‌شود ولی نه، خود انسانیت و آن حقیقت انسانیت اگر انسان تصور بکند که عبارت از همان حقیقت مجرده است آن حقیقت مجرده مراتب شدت و ضعف دارد این طور نیست که همه به یک منوال باشند. آیا به همان جهتی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم انسان

می گفتند، به ما هم به همان مقدار می گویند؟!

کتاب انسان کامل که عبدالکریم جیلی نوشته است،^۱ یک دفعه در رادیو دیدم که یک خانمی داشتند عرفان می گفتند و از بعضی افراد که فوت کرده اند نقل می کردند و می گفتند که شخصیت ایشان این قدر بزرگ است که امثال عبدالکریم جیلی ها و امثال ملاصدراها ... گفتیم: بله بله! همین طور است که می فرمایید! آخر بابا تو برو آبگوشتت را بپز و مسائل دیگر! آخر تو را چه به اینکه بیایی و عبدالکریم جیلی را عبدالکریم جیلی بگویی! لابد کاغذ هم در دستش بود! بله! آن انسان کاملی که او گفته است کجا پیدا می شود؟!
دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر *** کز دیو و دَد ملولم و انسانم آرزوست^۲

مفهوم انسان کامل

واقعاً اگر ما بخواهیم به افراد و مراتب کمالیه افراد نگاه بکنیم همه افراد را یکسان می بینیم؟! انسان کامل به چه کسی می گویند؟ انسان کامل به کسی می گویند که همه صفات جمالیه و جلالیه را در مظهریت خودش جمع کرده است. چون بالأخره انسان مقام خلافة اللہی دارد دیگر، این مقام خلافت اقتضاء وجود صفات **مُسْتَطَرَفٌ** **عنه** را می کند. این صفات را در خودش جمع کرد. حالا شما دو نفر را کنار هم بگذارید و راجع به احوال اینها بررسی کنید؛ یکی مثل مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - یکی هم مثل یک فرد دیگر حالا مثلاً هردو سواد دارند. صفات و خصوصیات و افکار اینها را بررسی کنید؛ حالات اینها را با زن و بچه شان و با اجتماع، نحوه عبادت، نماز خواندن، اهتمام و مسائل آنها را بخواهید بررسی کنید.

تفاوت مرحوم علامه طهرانی رضوان الله تعالی علیه با سایر افراد

یک وقت با مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - به کتاب فروشی رفتیم البته بعد از انقلاب بود و ایشان به مشهد رفته بودند در یکی از سفرهایی که طهران آمدند صبح باهم به آنجا رفتیم یک کتاب فروشی بود همین طور داشتند قدم می زدند که کتاب بگیرند. یادم هست که به دنبال تئمه مجلدات اعیان الشیعه بودند یک مقداری هم آنجا داشت و گرفتند. بعد همین طور که داشتیم می رفتیم یک دفعه به یکی از آقایان طهران برخورد کردیم خیلی از نظر قیافه و مسائل و این حرفها از آقا کم نمی آورد بلکه یک قدر هم بالاتر بودند! بله، از این نظر ترجیح داشت! خب این یک به هیچ! بعد در صحبت و اینها آمد که بله بله ما إن شاء الله برای مکه عازم

۱. «الإنسان الكامل فی معرفة الاواخر و الاوائل»، به زبان عربی، اثر عبدالکریم جیلی، درباره یکی از مسائل مهم عرفان نظری؛

یعنی انسان کامل است. (محقق)

۲. دیوان شمس، غزل ۴۴۱.

هستیم. ما خیلی با مردم سروکار داریم و شما ندارید آقا! ما خسته می شویم و شما نمی شوید! ما خسته می شویم و احتیاج به یک تفریحی داریم! خب حالا مگر مجبوری دروغ بگویی؟! مگر آقا از تو پرسیدند که کجا می خواهی بروی! بله آنجا که باید برویم...، یک دفعه دید خیلی خراب شد! گرچه در آنجا هم بالأخره اشتغال و اینها هست. همین طور در چشمشان نگاه می کردند! در یک دقیقه در حرفش ده تا تناقص بود! مگر مجبوری؟! همین دو نفر را کنار هم بگذارید! این یک آقا آن هم یک آقا! این آرامش، سکون، وقار، مطلب و حرفش، آن یکی همین طور مثل فرفره تا آخر [حرف می زد]! حالا خب فرفره درست بچرخد نه اینکه چرت و پرت و خزعلات تحویل بدهد! واقعاً اگر یکی اصلاً نه منطق خوانده و نه جوهر و عرض می فهمد، کدام یک از این دو انسان تر از آن یکی است؟ رفتار اجتماعی و ارتباط او را با افراد می بیند، حالا هم او مسجد داشت در آن موقع و هم مرحوم آقا داشتند [و بعد] به مشهد رفتند دیگر.

کیفیت اداره مسجد او با بگو و بز و زد و بست ها و این را ببین و او را دور بز بزن بود! رفته بود با تبانی و این طرف و آن طرف و فلان امام جماعت بدبخت مسجد را بیرون کرده بود! بعد هم به این عنوان که بله، اهالی او را نمی خواهند و بعد هم به اصرار اکید آمدند و ما آوردند! حالا خبر ندارد که ما از همه چیز خبر داریم! یکی این طور است و یکی هم اصلاً مسجد را رها می کند و به مشهد می رود! می گوید که برو بابا! ما نباید معطل مسجد بشویم جان من! دنبال امام رضای خودمان برویم! انسان این دوتا را نگاه می کند آن وقت می بیند که نه بابا مثل اینکه انسانیت هم قابل اشتداد و ضعف است! چنان که منطقی می گویند هم معلوم نیست که درست باشد! خود انسانیت و خود آن حقیقت مجرده ای که آن حقیقت مجرده یک سمت به سوی کثرت و یک سمت به سوی وحدت دارد، آن اشتداد و ضعف دارد. این همه اش کثرت است؛ تفکرات کثرت دارد؛ شب دارد می خوابد [فکر می کند که] چطور بروم فلانی را دور بز بزنم و ریشه اش را بکنم! در بازار این و آن را ببینم و حاجی فلان را ببینم عطارباشی و سمسار کذا را ببینم و با آن این طور کنم! او چهار تکبیر زده بر هر چه هست! می گوید که شب بخوابیم قبل از اذان بلند شویم و یک حال و هوایی [پیدا کنیم] و برویم، مسجد بود یا نه به جهنم! می خواهد باشد [یا نباشد]! مرید بود نبود به درک! کسی می خواهد بیاید پشت سر بایستد [نمی خواهد، نیستد]! موقع نماز که می شد می گفت: الله اکبر! هر کسی می خواهد پشت او بایستد هر کسی می خواهد نه، من نماز را می خوانم در محراب هم می خوانم حالا هر کسی می خواهد به فیض برسد خودش بلند شود بیاید، چرا من نماز را به تأخیر بیندازم؟! چرا من خودم را محروم کنم!؟

امیرالمؤمنین علیه السلام یک عبارتی دارند خیلی عبارت مهمی است. رفقا ما باید این را همیشه در ذهن داشته باشیم! مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در روح مجرد آورده اند که امیرالمؤمنین دارد: «**وَ لَكِنِّي لَا**

أَرَى إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي؛^۱ من آخرت خودم را به خاطر مصالح دنیای شما خراب نمی‌کنم! یعنی حواستان باشد اگر یک جایی بین آخرت و دین من و بین دنیای شما تعارض واقع بشود بدانید ما دنیا را به شما واگذار کردیم! این نکته را درست می‌بینیم که عکس آن است؛ فقط مصلحت دنیا و فقط مصلحت عوام و فقط مصلحت هواها و مسائل نفسانی است! ولی این عبارت امیرالمؤمنین همیشه باید جلوی چشم یک فرد سالک باشد! حالا ما می‌رویم حفظ می‌کنیم که همیشه حفظ داشته باشیم.

حضرت می‌گوید که من دنبال آخرت خودم دارم می‌گردم و از صدقه سر من شما چندتا دارید به یک نوایی می‌رسید و الا اگر مسئله تکلیف و فلان نبود اصلاً شما را رها می‌کردم تا پی کار خودتان بروید! حکومت را از من می‌گیرید؟! خاک بر سرتان! حکومت را همان‌هایی برونند بگیرند که حاضر شدند برای رسیدن به حکومت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را از بالای کوه در دره بیندازند!^۲ از من می‌خواهید حکومت را بگیرید؟! ما دنبال یک جایی بودیم که برداریم و برویم حالا الحمدلله خدا به دست شما برای ما مهیا کرد خیلی از شما ممنونم! به دل امیرالمؤمنین نگاه بکنید این را می‌گوید ولی ظاهر خب یک طور دیگر می‌گوید! [می‌گوید:] خدا شما را چه می‌کند و از شما مؤاخذه می‌کند و دین پیغمبر را تحریف کردید و اینها ولی دلش می‌گوید که بابا ما دنبال یک هم‌چنین چیزی بودیم خدا حالا به دست شما برای ما فراهم کرده است! و این را ما باید عبرت بگیریم و در جاهای دیگر به کار بندیم! این مسئله است! حالا ایشان می‌گویند که نه! مثل اینکه ایشان هم به دردهایی مبتلا شده است!

خیلی برای تمام شدن عجله نداریم ظاهراً دارد تمام می‌شود! چند صفحه بیشتر نمانده است.

مکه رفتنشان هم در این بعثه و آن بعثه؛ بعثه حضرت آیه الله العظمی و تابلو در خیابان‌های مکه و... «و»

كُلُّ يَجْرُ النَّارَ إِلَى قَرْصِهِ»^۳

أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ج ۱، ص ۹۸؛ روح مجرد، ص ۶۴۱.

۲. المغازی، ج ۳، ص ۱۰۴۲ - ۱۰۴۴؛ سیره الحلبیه، ج ۳، ص ۱۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۶۲۹؛ امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۸۲.

۳. مجمع الأمثال، ج ۲، ص ۱۰۰.

ضرب المثلی است در کلام عرب. سالک آگاه، ص ۶۴.

هر شخص آتش تنور را به سمت نان خود سوق می‌دهد.